

صادق هدایت به روایت نگاره ها و با نوشته های خودش

۱



یادداشت
دانشگاه تهران

از تاریخ ماه ۱۳

من همانقدر از شرح حال خودم رم می‌کنم که در
تولد کسی می‌خورم؟ اگر برای استخراج تاریخ
است یعنی مطلب فقط به طرف ترجمه خودم باشد
ترجمه از شوهرم چون به آن از همین شرکت کرده‌ام
اما پیش‌بینی آنها هیچوقت حقیقت نداشته. اگر برای
علاقم خواننده گانت به اول مراجع به اراد عمری
انها کرد چنانکه اگر خودم پیش‌بینی بکنم شرا نیست
که برای جزئیات احمقانانه زندگی‌م قدر در قبلی تا
شده باشم بعد از فی از جزئیات است که همیشه
انسان سعی میکند از روی چشم دیگران خودش
را تصدیق کند و از این جهت مراجع بعقب
خودمانا مناسب ترجمه بود و نه اندازة اندام
را خفا طی که برایم لباس دوخته بهتر بداند و چینه
دور سر گذرم بهتر بداند که کفش من از کجا طرح
ساخته میشود یعنی توضیح همیشه مرا به
بازار چارپایان یا نه اندازم که بر او پس داده
معرض فروش می‌گذارند و بر او مشتری

emploie
- joie de citante

1 - Pupille americane
2 - zeme-moh korosupe

بصدا بلند جزئیات از من در حفای و عیوبش نقل میکند
از این گذشته شرح حال من هیچ نکته برجسته در
در برزاد نه بیشتر تا به تویی در لایه رخ داده نه
عنوان داشته‌ام نه دیپلم لای در دست دارم و نه در
در سه شگرد در حرفه نه بهرام بلکه همیشه با عدم
ترقیات زود برو شده. در ادارات که کار کرده‌ام همیشه
عقد مهم و گفتم بهرام در روزی هم از من دل خوانی
داشته از نظر که هر وقت استغافان او
باش در هذیان از من جزئیات گرفته شد است
و هر وقت که از من جزئیات می‌خواستند
در هر وقت موجود دارم به صرف تصادفات
محیط در بیان من میباشد در تمام حقیقت
دعوی داشته.

Дню-козроковид "авибыиер афил" вадена
хедара с педиллишка, на кадоуиерооел 4
А. 3. Речкоуел. Свидетелу: Дкоуиесаф

یادداشت

دانشگاه تهران

من همانقدر از شرح حال خودم رم می‌کنم که در مقابل تبلیغات آمریکای مابانه. آیا دانستن تاریخ تولدم بدرد
چه کسی می‌خورد؟ اگر برای استخراج زایچه ام است این مطلب باید طرف توجه خودم باشد. گرچه از
شما چه پنهان بارها از منجمین مشورد کرده ام اما پیش بینی آنها هیچوقت حقیقت نداشته. اگر برای علاقه
خوانندگانست باید اول مراجعه به آراء عمومی آنها کرد چون اگر خودم پیش‌دستی بکنم مثل این است که
برای جزییات احمقانه زندگی‌م قدر و قیمتی بایل شده باشم بعلاوه خیلی از جزییات است که همیشه انسان
سعی میکند از دریچه چشم دیگران خودش را قضاوت بکند و از این جهت مراجعه بعقیده خود آنها مناسب
تر خواهد بود، مثلا اندانه اندام را خیاطی که برایم لباس دوخته بهتر میدان و پینه دور سرگذر هم بهتر
میداند که کفش من از کدام طرف ساییده می‌شود. این توضیحات همیشه مرا بیاد بازار چارپایان می‌اندازد
که یابوی پیری را در معرض فروش می‌گذارند و برای جلب مشتری بصدا بلند جزییاتی از من و خصایل
و عیوبش نقل میکنند.

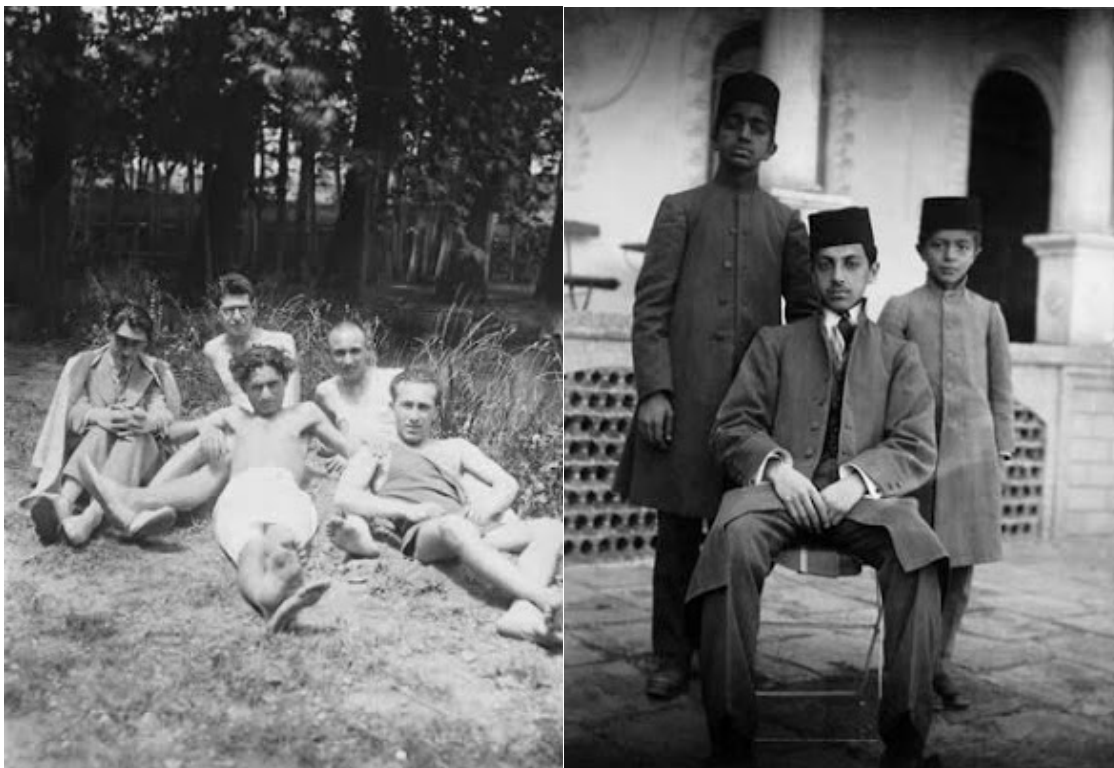
از این گذشته شرح حال من هیچ نکته برجسته ای در بر ندارد نه پیش آمد قابل توجهی در آن رخ داده نه
عنوانی داشته‌ام، نه دیپلم مهمی در دست دارم و نه در مدرسه شاگرد درخشانی بوده ام بلکه برعکس هم‌طشه

با عدم موفقیت روبرو شده ام. در اداراتی که کار کرده ام همیشه عضو مبهم و گمنامی بوده ام و روسایم از من دل خونی داشته اند بطوریکه هر وقت استغفا میدادم با شادی هذیان آوری پذیرفته شده است. رویهم رفته موجود وازده بی مصرف قضاوت محیط درباره من میباشد و شاید هم حقیقت در همین باشد.



صادق هدایت در سن پنج سالگی با لباس سفید، همراه با خواهران، برادران و عمو زاده هایش در باغ پدر بزرگ (نیر الملک) نگاره زیر صادق هدایت «نشسته»





این مردمی که می بینید یک گله گوسفند هستند که نه فکر دارند و نه جرات تلاش، بقدری در زیر فشار فکر عرب مسموم شده اند که از هستی خودشان بیگانه اند.

در زندگی زخمهایی هست که مثل خوره در انزواروح را آهسته می خورد و می تراشد. این دردها را نمی شود به کسی اظهار کرد، چون عموماً عادت دارند که این دردهای باورنکردنی را جزو اتفاقات و پیشامدهای نادر و عجیب بشمارند؛ و اگر کسی بگوید یا بنویسد، مردم برسبیل عقاید جاری و عقاید خودشان سعی می کنند آنها را لبخند شکاک و تمسخرآمیز تلقی بکنند؛ زیرا بشر هنوز چاره و دوائی برایش پیدا نکرده و تنها داروی آن فراموشی به توسط شراب و خواب مصنوعی به وسیله افیون و مواد مخدره است؛ ولی افسوس که تأثیر این گونه داروها موقت است و به جای تسکین پس از مدتی بر شدت درد می افزاید.

آیا روزی به اسرار این اتفاقات ماوراء طبیعی، این انعکاس سایه روح که در حالت اغماء و برزخ بین خواب و بیداری جلوه می کند کسی پی خواهد برد؟



عشق چیست؟ برای همه رجاله ها یک هرزگی یک ولننگاری موقتی است. عشق رجاله ها را باید در تصنیفهای هرزه و فحشا و اصطلاحات رکیک که در عالم مستی و هشیاری تکرار میکنند پیدا کرد.



هدایت در باره سفر خویش به تاشکند:

توی طیاره دکتر سیاسی پرسید، از کتابهایت چه داری بده بخوانم، چون اصلا یکی از آنها را نخوانده بود، گفتم همراهم نیست، اما وقتی رسیدیم به تاشکند یک دوره کامل از معلوماتم را دادم به کتابخانه شان. به ریاست عظمای دانشگاه تهران بر خورد. بهش گفتم اینها همان ازبکهای سابق خودمان هستند، حالا ببینید دختر بچه هایشان پیانو میزنند، باله میرقصند، تراخمی و کچل هم نیستند ... سالک هم ندارند. زیر سبیلی در کرد و رفت، همه جا نشست و گفت: فلانی بلشویک شد.

بدبختی اینست که نه این وریم و نه آن وری، نه اهل سیاست





اگر نوله هنگ دار مسجد آدیس بابا بودیم زندگیمان هزار مرتبه بهتر بود، آنوقت باید افتخار هم کرد که هندوانه زیر بغلمان میگذارند و عنوان نویسنده و غیره هم در این مملکت به آدم میدهند.

اگر حوصله داشتم و رغبت میکردم که مزخرفی بنویسم آنوقت بهشان حالی میکردم و نسلشان را حسابی به گه میکشیدم.

عجالتا که از دست دزدها و مادر قحبه ها خوب مسخره شده ایم ...



پان رینگه محبتی مینوی، علامه حسین مین باشیان، بزرگ علوی، نشسته آندره سوربوگین و صادق هدایت در منزل محبتی مینوی، تهران



«سیاست چیز گهی است با سیاست کار نداریم، سیاست با ما کار دارد. وقتی هم پایش بیفتد باید حقش را گذاشت کف دستش.»

سارتر همین کار را کرد. با سلام و صلوات به آمریکا دعوتش کردند. اولاً یک ربع ساعت بهش در رادیو وقت دادند که حرف بزند. به جای اینکه راجع به فلسفه و ادبیات صحبت بکند. پرید به وضع آمریکا، سیاه ها، حق کشی، راسیسم»



تنفرم به موجودات اینجا هزارها بار بیشتر شده، به همه چیز و همه کس مظنونم از سایه ی خودم هم رم میکنم. به راستی وقاحت و مادر قحبه گی در این ملک تا به کجا می رود. حس می کنم تمام زندگیم را توپ بازی در دست هرزه ها و مادر قحبه ها بوده ام. دیگر نه تنها هیچ حس همدردی برای این موجودات ندارم حتی حس میکنم که هیچ فطرت و جنسیتی هم نمی توانم با آنها داشته باشم.

صادق هدایت / از میان نامه ها به نورایی / شنبه ۱۸ مهر ۱۳۲۶



قلهک تهران ۱۳۰۹



در این محیط پست و احمق‌نواز، سفله‌پرور و رجاله‌پسند که شما رجل برجسته آن هستید و زندگی را مطابق حرص و طمع و پستی‌ها و حماقت خودتان درست کرده‌اید و از آن حمایت می‌کنید، من در این جامعه که به‌فراخور زندگی امثال شما درست شده نمی‌توانم منشأ اثر باشم!

حاجی آقا / صادق هدایت



عکسی از اطراف تهران از راست آندره سوریوگین، صادق هدایت، مسعود فرزاد و نفر اول از چپ مجتبی مینوی و نفر دوم بزرگ علوی



خانه پدری صادق هدایت



اگر باورتان نمی شود بروید از آنهایی که دو سه خشتک از من و شما بیشتر جر داده اند بپرسید. گیرم که دوره برو بروی توپ مرواری را ندیده باشند. حتمن از پیرو پاتالهای خودشان شنیده اند. این دیگر چیزی نیست که من بخواهم از تو لنگم در بیاورد. عالم و آدم می دانند که در زمان شاه شهید، توپ مرواری، توی میدان ارگ، شق ورق روی قنداقه اش سوار بود. بر و بر نگاه می کرد. بالای سرش دهل و نقاره می زدند. هر سال شب چهار شنبه سوری دورش غلغله شام می شد. تا چشم کار می کرد مخدرات یانسه، بیوه های نروک ورچروکیده، دخترهای تازه شاش کف کرده، ترشیده های حشری یا نابالغ های دم بخت، از دور و نزدیک هجوم می آوردند و دور این توپ طواف می کردند. بطوریکه جا نبود سوزن بیندازی. آن وقت آن هایی که بختشان یاری می کرد، سوار لوله توپ میشدند و یا از زیرش در می رفتند یا این که دخیلی به قنداقه و چرخش می بستند. یا اقلن یک جای تنشان را به آن می مالیدند. بخورد نداشت که تا سال دیگر به مرادشان می رسیدند. زنهای ناامید، امیدوار می شدند. ترشیده ها ترگل و ورگل می شدند. خانه بابا مانده ها به خانه شوهر می رفتند. زنهای نروک، دو سه تا بچچه دوقلو از سروکولشان بالا می رفت و بچچه هایشان می گرفتند که: ننه جون من نون می خوام. قراول نگهبان توپ هم تا سال دیگر نانش توی روغن بود. دو تا چشم داشت دوتای دیگر هم قرض می کرد و توپ را می پایید که مبادا خاله شلخته ها بلندش بکنند و تا دنیا دنیاست آن را وسیله بخت گشایی خودشان قرار دهند.

توپ مرواری - صادق هدایت

(شریحی از دوران قاجار است و تویی که در باغ ملی بود- این باغ امروز وزارتخارجه است)



صادق هدایت و دوست دخترش



هیچ وقت در کیف‌های دیگران شریک نبوده‌ام، همیشه یه احساس سخت یا یه احساس بدبختی جلو منو گرفته: درد زندگی، اشکال زندگی. اما از همه این اشکالات مهمتر جوال رفتن با آدم‌هاست شر جامعه گندیده، شر خوراک و پوشاک، همه اینا دانا از بیدار شدن وجود حقیقی ما جلوگیری می‌کنه. یه وقت بود داخل اونا شدم، خواستم تقلید سایرین رو در بیارم، دیدم خودمو مسخره کرده‌ام هر چی رو که لذت تصور می‌کنن هم‌رو امتحان کردم، دیدم کیف‌های دیگران به درد من نمی‌خوره!

تاریکخانه



هیچ وقت نه مسجد، نه صدای
اذان، نه وضو گرفتن و اخ و
تف انداختن و بالاخره نه دولا
راست شدن در مقابل یک قادر
متعال و صاحب اختیار مطلق
که باید بزبان عربی با او
اختلاط کرد، در من تأثیری
نداشته است. "صادق هدایت"





کدام مذهب است که توانسته باشد پنج دقیقه از شرارت بشر بکاهد؟ برعکس می بینیم همیشه تعصب و خرافات و حماقت بشر را برای پیشرفت مقاصد خود دست آویز قرار داده و یک میانجی کشیش یا آخوند لازم دارد که کلاه مردم را به امید بهشت و بیم دوزخ بردارد و به ریششان به خندد!

توپ مرواری



اندیشیدن با شک آغاز می شود و شک آغاز اندیشیدن است. شک به آنچه که به تو گفته اند و تو هم باید آنها را بی کم و کاست بپذیری و آغاز اندیشیدن و زیر سؤال بردن همه ی آنها و پرسیدن دوباره ی پرسش های بنیادی فلسفی و کوشش برای یافتن پاسخی خردمندانه برای این پرسش هاست. خیام تنها اندیشمند و فیلسوف راستین و استخوان دار بی همتای این وادی در گستره ی زبان کلاسیک و کهن فارسی است که همه ی اندیشه های گذشته را به دیده ی شک نگریسته و به زیر سؤال برده است و صادق هدایت نیز که شاگرد راستین خیام و نخستین گردآورنده ی ترانه های خیام است، تنها کسی است که خیام واقعی را شناخته و به ما شناسانیده است و اگر ما اکنون خیام را می شناسیم، از دولت سر اوست و همه ی نسخه های ترانه های خیامی که پس از او نوشته و گردآوری شده است، بدون استثناء تقلید بازاری و ناشیانه ی کورکورانه ای از ترانه های خیام اوست.

صادق هدایت





صادق هدایت و صادق چوبک در میگون ، ۱۳۲۶





همه از مرگ می‌ترسند من از زندگی سمج خود





جسد صادق پس از خودکشی با گاز در آپارتمانش در پاریس در سال ۱۳۳۰

